

بہ نام خدا

سرشناسه: سیدنتاپ، لازری Siedentop, Larry A.
عنوان و نام پدیدآور: ابداع فرد: ریشه‌های لیبرالیسم غربی/لری سیدنتاپ؛ ترجمه زانیار ابراهیمی؛
ویراستار شهرام رجب‌زاده.
مشخصات نشر: تهران: هرمس، ۱۴۰۲.
مشخصات ظاهری: ۵۱۲ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۵۶-۳۳۹-۰-۰
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
عنوان دیگر: ریشه‌های لیبرالیسم غربی.
موضوع: آزادخواهی، فردگرایی، انگار (فلسفه)
رده‌بندی کنگره: JC۵۷۴
رده‌بندی دیویی: ۳۲۰/۵۱
شماره کتابشناسی ملی: ۹۲۵۱۷۱۲

ابداع فرد

ریشه‌های لیبرالیسم غربی

لری سیدنتاپ

زانبار ابراهیمی



این کتاب ترجمه‌ای است از:
*Inventing the individual:
the origins of Western liberalism*
2014

ابداع فرد
ریشه‌های لیبرالیسم غربی

لری سیدنتاپ
ترجمه زانیار ابراهیمی
ویراستار: شهرام رجب‌زاده

طراح جلد: حبیب ایلون
چاپ اول: ۱۴۰۲
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
چاپ: رسام

همه حقوق محفوظ است

تهران، خیابان ولی‌عصر، بالاتر از میدان ونک، شماره ۲۴۹۳
تلفن: ۸۸۷۹۵۶۷۴



به یاد پدر و مادرم

نویسنده

تاریخ، تنها مطالعه نهادها و واقعیت‌های مادی نیست؛
اثره راستین مطالعه تاریخ، ذهن انسان است؛
مطلوب تاریخ، باید شناخت چیزی باشد که این ذهن،
در اعصار متفاوت زندگی نوع بشر، بدان باور داشته،
اندیشیده و احساس کرده است.

فوستل دو کولانژ

فهرست

مقدمه مترجم ۳

پیشگفتار

غرب را چگونه تعریف کنیم؟ ۳

بخش اول

جهان باستان

- ۱: خانواده باستانی ۱۱
۲: شهر باستانی ۲۷
۳: کیهان باستانی ۴۵

بخش دوم

انقلاب اخلاقی

- ۴: جهان واژگون می‌شود: پولس ۶۵
۵: حقیقت درون: برابری اخلاقی ۸۵
۶: بازتعریف قهرمان‌گرایی ۱۰۱
۷: شکل جدید اجتماع: ژهبانیت ۱۱۳
۸: ضعف اراده: آگوستین ۱۲۹

بخش سوم

به سوی آینده قانون بنیادین

- ۹: شکل بخشیدن به ایستارها و عادت‌های جدید ۱۴۵
۱۰: تمایز قدرت روحانی از قدرت دنیوی ۱۶۱

- ۱۱: قواعد بربرها، قانون رومی و شهود مسیحی ۱۷۹
- ۱۲: مصالحه کارولینتری ۱۹۳

بخش چهارم

اروپا هویتش را می یابد

- ۱۳: چرا فنودالیسم، بردگی باستانی را بازتولید نکرد؟ ۲۱۱
- ۱۴: ترویج «صلح خدا» ۲۲۷
- ۱۵: انقلاب پای: قانونی اساسی برای اروپا؟ ۲۴۵
- ۱۶: قانون طبیعی و حقوق طبیعی ۲۶۵

بخش پنجم

مدل جدید حکومت

- ۱۷: تمرکز و فهم جدید عدالت ۲۸۵
- ۱۸: دموکراتیزه شدن عقل ۲۹۹
- ۱۹: گام‌هایی به سوی خلق دولت-ملت ۳۱۹
- ۲۰: شورش‌های شهری ۳۳۵

بخش ششم

درد زایش آزادی مدرن

- ۲۱: آرزوهای عامه و راهبان ۳۵۳
- ۲۲: دفاع از شهود اخلاقی برابری خواهانه ۳۶۹
- ۲۳: پیوند آزادی خدا و آزادی انسان: اکام ۳۸۵
- ۲۴: مبارزه برای حکومت نمایندگی در کلیسا ۴۰۳
- ۲۵: چشم پوشیدن از رنسانس ۴۱۹

پیگفتار

- مسیحیت و سکولاریسم ۴۴۱
- پی‌نوشت‌ها و کتاب‌شناسی گزیده ۴۵۹

مقدمه مترجم

عنوان فرعی اثر لری سیدنتاپ، ریشه‌های لیبرالیسم غربی، تا حدی گول‌زننده است؛ او از پشت شیشه کبود «ایدئولوژی» - لیبرالی یا غیره - به تاریخ غرب نظر نکرده است و نیز لیبرالیسم او میانه‌ای با آنچه دو دغدغه مسلط لیبرالی دانسته می‌شود، ندارد: یکی دغدغه اقتصاد بازار آزاد و دیگری وسواس فکری تمیزه کردن فرد و دمیدن در آتش میل شاید بیمارگونه به مقاومت در برابر اشکال گوناگون اجتماع و پا پس کشیدن به نوعی عزلت‌نشینی مدرن. سیدنتاپ این دغدغه‌های امروزی را وسوسه‌هایی می‌داند و حتی در عبارتی تحریک‌آمیز، آن‌ها را بدعت‌هایی در لیبرالیسم تلقی می‌کند که عادت جمع آمدن را تحت الشعاع قرار می‌دهند، عادت‌هایی که برخلاف آنچه انتظار داریم، در بطن تکوین تاریخی لیبرالیسم جا خوش کرده است. به زعم سیدنتاپ، وسوسه یا بدعت اول، مطالبه عدالت را محدود می‌کند و لیبرالیسم را به «شکلی خام از فایده‌گرایی» بدل می‌سازد؛ و وسوسه دوم به «بهای روح مدنی و مشارکت سیاسی» تمام می‌شود. بنابراین در همین ابتدا، بهتر است وقتی به واژه لیبرالیسم برمی‌خوریم، دست کم بکوشیم نخستین تصوراتی را که به ذهن متبادر می‌شود، بتارنیم، ذهنی مشحون از مناقشات بر سر دولت رفاه یا بازار آزاد و در

کل آنچه عمدتاً در طول جنگ سرد و پس از آن، میان فیلسوفان علم مانند پوپر یا اقتصاددانانی هم‌چون هایک درگرفت.

سیدنتاپ، در مقام مورخ اندیشه، و نه فیلسوف علم یا اقتصاددان یا ایدئولوگ، در لیبرالیسم نظر می‌کند و می‌کوشد هسته ارزشی لیبرال را که به‌زعم او «آزادی برابر» یا برابری اخلاقی است، چونان تاری در پود کلان‌روایت خود بتند. واژه کلان‌روایت را از آن رو به کار می‌گیرم که سیدنتاپ می‌کوشد در قامت مورخ اندیشه‌ای طراز اول، و نه صرفاً دفاعیه‌پرداز لیبرال ظاهر شود. او طرح‌واره‌ای فلسفی اختیار می‌کند که دفاعیه‌پردازان معمولاً خطر آن را نمی‌پذیرند. سیدنتاپ، به یاری مورخان و فیلسوفان تاریخ و حقوق، مانند فوستل دو کولانژ، پیتربراون، فرانسوا گیزو و هارولد برمن، به قرن‌هایی حتی پیش از دوران مألوف باستان می‌رود، از آنجا به دولت-شهرهای یونان می‌رسد، از دوره یونانی‌مآبی عبور می‌کند، به ظهور مسیحیت و آراء انقلابی پولس و سپس تبعات دوران‌ساز تبدیل آن به دین رسمی امپراتوری روم می‌پردازد و از همین رهگذر، نوزایش کم‌وبیش فراموش‌شده قرن دوازدهم اروپا را که ماحصل مناقشات کلیسا و دولت عرفی بر سر حاکمیت بود، برجسته می‌سازد و در آستانه رنسانس، روایت خود را به پایان می‌برد. از این حیث، می‌توان اثر سیدنتاپ را روایتی حول ریشه‌های لیبرال مدرنیته قلمداد کرد تا بتوان گستره آن و عمومیت مدعایی را که او می‌کوشد اثبات کند، بهتر درک کرد.

تأکید سیدنتاپ بر نوزایش قرن دوازدهم، از دو جنبه اهمیتی حیاتی دارد. نخست؛ در شرح‌های معیار از چگونگی ظهور مدرنیته، در اصل بر نوزایش قرن‌های پانزدهم و شانزدهم تأکید می‌شود، بر چیزی که عموماً آن را با نام رنسانس می‌شناسیم، یعنی دوره‌ای که طی آن فلسفه و هنر باستان در ایتالیا احیا شد و از آنجا به دیگر کشورهای اروپا گسترش یافت. در این شرح‌ها، فرض مسلّم می‌گیرند که قرون وسطی، جز میان‌پرده‌ای زاید در تاریخ اروپا نبوده است. بنابراین آنچه واقعاً در تاریخ اروپا اهمیت دارد، دو دوران باستان و مدرن است و قرون وسطی را می‌توان به‌مثابه عقب‌گردی فاقد ربط و مناسبت کنار گذاشت. سیدنتاپ تمام‌قد در برابر این شرح‌های معیار می‌ایستد، شرح‌هایی که تمام‌داری ارزشمند اروپا را در

گنجینه‌های یونان و روم می‌جویند و اعتبار ظهور مدرنیته را نیز به بازیابی‌های متروکِ همین دوران‌ها منتسب می‌کنند. در مقابل، سیدنتاپ ارزشمندترین دارایی مدرنیته، یعنی فرد و مفاهیم پیش‌شرط آن، یعنی آزادی برابر و برابری اخلاقی را ملکِ طلایی مسیحیت و انقلابی اخلاقی می‌داند که نخستین بار با مسیح و به‌ویژه شرح پولس از میراث او پا به عرصه وجود می‌نهد. در این شرح، آزادی و اراده، دو مفهوم گم‌شده دوران باستان‌اند و آنچه در تاروپود ساختار اجتماعی، فلسفی و کیهان‌شناختی این دوران تنیده شده، نوعی فهم متصلب سلسله‌مراتبی است که ابتدا به روی همگان گشوده نیست و تحرک فلسفی یا طبقاتی را نه دشوار بلکه ناممکن می‌کند. از همین روست که سیدنتاپ، برده‌داری دوران باستان را اساساً چاره‌ناپذیر تحلیل می‌کند، زیرا چیزی تحت عنوان شهروندی برابر نه وجود داشته و نه اندیشه‌پذیر بوده است. او بارها به عبارتی از ارسطو ارجاع می‌دهد که او در آن بردگان را «ابزارهای زنده» خطاب می‌کند و نیز از طرد زنان و انقیاد آنان در خانواده (انقیادی که با مفهوم دومینیوم ممکن می‌شود) سخن به میان می‌آورد. این دورانی است که در آن راه بر شهروندی منون، برده‌ای که در رساله افلاطون به همین نام خواندن و نوشتن یاد می‌گیرد، بسته است؛ این راهی است که حتی خود ارسطو نیز به دلیل تبار غیر یونانی‌اش نمی‌تواند در آن گام بگذارد. در مقابل، پولس است که هم از تبارسالاری یونانی می‌گسلد و هم از قوم‌سالاری یهودیان، و ایمان گشوده به روی همگان را بر صدر می‌نشانند. به‌زعم سیدنتاپ، این همان تفاوتی است که مانع از تبدیل شدن سرفداری فنودالی در قرون وسطی به برده‌داری باستانی است و همان عنصر مفقوده‌ای است که شورش‌هایی را از آن قبیل که اسپارتاکوس به راه انداخت، از برده‌داری نیم‌بند قرون وسطی متمایز می‌کند.

بدین ترتیب، سیدنتاپ با خود آگاهی دوره رنسانس درمی‌پیچید و آن را توهمی بیش نمی‌داند. به‌سخن او، رنسانس بی‌جهت اعتبار ظهور دوران مدرن و مفهوم کانونی آن، فردیت، را به خود می‌بندد، در حالی که فردیت یکسره از سه رکن خانواده، جهان و کیهان باستان غایب بود و حتی شهدای مسیحیت، بسیار دموکراتیک‌تر از قهرمانان آریستوکراتیک باستان بودند؛ زیرا راه فردگرایانه شهادت

به روی همگان گشوده بود، اما جنگاوری باستان، هم به مفهومی جمعی از جامعه، یعنی نه جامعه به مثابه افراد در دوره مسیحی، باز بسته بود، و هم بخش بزرگی از جامعه، پیشاپیش نمی توانستند در راه این قهرمانی گام نهند. به همین منوال، شرح او در برابر اثر کلاسیک فرهنگ رنسانس در ایتالیا یاکوب بورکهارت قرار می گیرد و گرچه او خود نامی از ارنست کاسیرر نمی برد، فرد و کیهان در فلسفه رنسانس را نیز می توان چونان شرحی متقابل در نظر گرفت.^۱

البته این نظر سیدنتاپ، بی سابقه نیست. هانس بلومبرگ نیز در مشروعیت عصر مدرن، خودفهمی رنسانس را «سوءفهم»ی حتی بدیهی و بی نیاز از اقامه استدلال می خواند. به سخن او، «حتی پیش از این معلوم شده بود آنانی که وعده تجدید حیات باستان را داده بودند، چه فهم ناچیزی از این جهان داشتند. اینکه عصر مدرن نه تجدید جهان باستان و نه ادامه آن به روش های دیگر است، دیگر نیازی به اقامه استدلال ندارد.»^۲ از این حیث، گرچه سیدنتاپ کوچک ترین ارجاعی به کسانی مانند بلومبرگ، لوویت، اشمیت، تاوبس و دیگر حاضران در مناقشه بر سر مشروعیت عصر مدرن نمی دهد و حتی نامی از هموطن خود، مایکل آلن گیلسیپی و کتاب ریشه های الهیاتی مدرنیته نمی برد، شرح او را کاملاً می توان در امتداد این زیرجریان فلسفی قرائت کرد. بر این اساس، شرح سیدنتاپ ذیل مقوله گسست قرار می گیرد، اما نه گسست عصر مدرن از ریشه های مسیحی، بلکه گسست مسیحیت از نابرابری به مثابه مهم ترین میراث یونان و روم باستان، گسستی که عصر مدرن را چونان پیامدی ناخواسته ممکن می کند.

دوم؛ بر همین اساس، به جرئت می توان گفت که شرح سیدنتاپ نوری جدید بر ادعای مشهور اشمیت در الهیات سیاسی می تاباند، اینکه «همه مفاهیم پربار نظریه مدرن دولت، مفاهیم عرفی شده الهیاتی هستند، نه صرفاً از جهت تکامل

۱. این آثار، هر دو، به فارسی ترجمه شده اند، نگاه کنید به: فرهنگ رنسانس در ایتالیا، یاکوب بورکهارت، ترجمه محمد حسن لطفی، انتشارات طرح نو؛ فرد و کیهان در فلسفه رنسانس، ارنست کاسیرر، ترجمه یدالله موقن، نشر ماهی.

۲. هانس بلومبرگ، مشروعیت عصر مدرن، ترجمه زانیا ابراهیمی، نشر روزگار نو، ۱۴۰۰، ص ۱۷۰.

تاریخی خود... بلکه همچنین به دلیل ساختار نظام‌مندان.^۱ اشمیت تلاش خود را یکسره صرف توضیح تشابه ساختاری و نظام‌مند مفاهیم مدرن و الهیاتی می‌کند و گرچه در شرح دیگر خود، در مقاله عصر خنثی‌سازی‌ها و سیاست‌زدایی‌ها، می‌کوشد تصویری تاریخی از تحولات مربوط به سکولاریزاسیون ترسیم کند، صبغه‌ای تاریخی به مهم‌ترین گزاره خود نمی‌بخشد.^۲ البته شرح سیدنتاپ را نباید ذیل پروژه اشمیت تعریف کرد. همان‌طور که گفتیم، او ارجاعی به اشمیت نمی‌دهد. با این حال، اگر کسی بخواهد از منظری موافق با اشمیت، در شرح سیدنتاپ نظر کند، به طرز پارادوکسیکال سیدنتاپ لیبرال را با اشمیت لیبرال‌ستیز همسو خواهد یافت. بر طبق شرحی که سیدنتاپ می‌دهد، نخست کلیساست که مفهوم حاکمیت را برمی‌سازد و عملی می‌کند و حقوق‌دانان کلیسایی، کسانی‌اند که نخستین بار تصویری از حاکمیت به دست می‌دهند و تنها پس از آن است که دولت سکولار ناپروردار از حاکمیت، چنان که سیدنتاپ می‌گوید، به رقیب و مقلد کلیسا، هر دو، تبدیل می‌شود. در نتیجه دولت است که در برابر کلیسا خود را تحکیم (و به تعبیری سکولار) می‌کند و نه برعکس.

با این همه، چیزی که می‌تواند این به‌زعم من لکه ننگ اشمیتی را از دامان سیدنتاپ بزاید، غول‌هایی همچون برایان تی‌یرنی است که او، بر طبق تعبیری که از برنارد قدیس می‌توان وام گرفت، ایستاده بر شانه‌های آنان می‌کوشد افق را اندکی دورتر ببیند. تی‌یرنی به‌جد معتقد است که حقوق طبیعی، که طبیعتاً اشمیت نمی‌تواند در این سبک و سیاق با آن موافق باشد، از همین جدال میان کلیسا و دولت عرفی برمی‌خیزد و در واقع فرزند ناخواسته آن است. به همین دلیل، سیدنتاپ بارها بر این قانون وبری پای می‌فشارد که تاریخ تحت سیطره پیامدهای ناخواسته است. به‌سخن او، «اندیشه لیبرال، در فرض‌های اساسی خود، فرزند مسیحیت است. اندیشه لیبرال زمانی پدید آمد که شهودی اخلاقی برخاسته از مسیحیت، در

۱. کارل اشمیت، الهیات سیاسی، چهار فصل در باب حاکمیت، ترجمه طاهر خدیو، نشر رخداد نو، ۱۳۹۳.

۲. برای این مقاله نگاه کنید به کارل اشمیت، مفهوم امر سیاسی، ترجمه یاشار جیرانی، رسول نمازی، نشر ققنوس، ۱۳۹۳، صص ۱۱۸-۱۱۹.

برابر مدل اقتدارگرایانه کلیسا قرار گرفتند.»^۱ و در جای دیگری در این باره می گوید:

اگر لیبرالیسم را بتوانیم فرزند مسیحیت توصیف کنیم، این فرزند را باید «نامشروع» بدانیم یا «مشروع»؟ دلیل موّجه داریم که شق اول را برگزینیم، به این دلیل که لیبرالیسم به مثابه آموزه‌ای منسجم، به طور خودخواسته متولد نشد. لیبرالیسم هرگز پروژه کلیسا نبود. در واقع، لیبرالیسم در مقام نظریه‌ای سیاسی، در واکنش به مقاومت سرسختانه کلیساهای کاتولیک، و حتی تا مدت‌ها کلیساهای پروتستان، شکل گرفت. ظهور لیبرالیسم، نتیجه «جنگ داخلی» در اروپای متقدم مدرن بود، جنگی که در آن شهودی اخلاقی «لیبرال»ی که محصول مسیحیت بودند، هرچه بیشتر در برابر تلاش‌هایی قرار گرفتند که معطوف به «اجبار» عقیده بودند.^۲

بر این اساس، باید سکولاریسم مد نظر سیدنتاپ را دست‌کم از حیث نیات و تبعات، و نه صورت ظاهر تاریخی آن، از سکولاریزاسیون اشمیت جدا کرد. و نیز البته باید در نظر داشت که سکولاریسم سیدنتاپ با آنچه لوویت و بلومبرگ به ترتیب تحت لوای سکولاریزاسیون امید و انتظار استعلایی و سکولاریزاسیون درونی مسیحیت در نتیجه ظهور نکردن دوباره مسیح عرضه می‌کنند، متفاوت و حتی شاید مخالف است. تا آنجا که به لوویت مربوط می‌شود، سیدنتاپ به‌رغم علاقه‌اش به نوزایش قرن دوازدهم، هیچ نامی از یواخیم فیوری، متأله پراوازه این قرن، نمی‌برد و نیز برخلاف لوویت، حتی ذره‌ای به یونان باستان دلبستگی ندارد و تنها میراث سودمند این دوران را قدرت انتزاعی تلقی می‌کند که در دوران مسیحی به کمک پولس می‌آید تا شالوده‌ای وجودشناسانه به فرد بدهد^۳؛ و تا آنجا که بحث بر سر بلومبرگ است، سیدنتاپ به او و نیز به متألّهان سرشناس مؤثر بر او، مانند آلبرت شوایتزر، مارتین ورنر و فرانتس اوریبک، هیچ ارجاعی نمی‌دهد و اضطراب

۱. همین کتاب، فصل بیست و چهارم.

۲. همین کتاب، فصل بیست و پنجم.

۳. همین کتاب، فصل چهارم.

آخرالزمان را اساساً در پرتوی دیگر توضیح می‌دهد و آن را مقوم فردگرایی می‌انگارد. به همین دلیل، سیدنتاپ گاهی حتی این تصور را به جا می‌نهد که به‌جز مورخان و فیلسوفانی که در ابتدای مقدمه از آنان نام بردیم، جریان دیگری را نخوانده است یا به رسمیت نمی‌شناسد. با این همه، اگر نوزایش قرن دوازدهم را کانون کتاب‌تلقی کنیم، باید به یاد داشته باشیم که سیدنتاپ در وهله اول می‌خواهد شرحی تکوینی از منظر حقوقی و تقابل پرئمر قوانین کلیسایی و عرف عرضه کند، و نباید انتظار شرحی با عمق فلسفی بلومبرگ یا نگاه الهیاتی ورنر و اوربک را از او داشت. شرح سیدنتاپ به قدر کافی خوش‌خوان و آسان‌فهم است، با این همه، توصیه‌ام به خوانندگان این است که برای فهم بهتر و دقیق‌تر شرح او و آشنایی بیشتر با بستر تاریخی و فلسفی-قانونی مرتبط با آن، این آثار را از نظر بگذرانند: سید جواد طباطبایی، مفهوم ولایت مطلقه در اندیشه سیاسی سده‌های میانه، مؤسسه پژوهشی نگاه معاصر.

دو کتاب اصلی تی‌یرنی عبارت‌اند از ایده حقوق طبیعی و بحران کلیسا و دولت که اطلاعات کتاب‌شناسی آن‌ها در یادداشت‌های سیدنتاپ موجود است، اما این کتاب تی‌یرنی را نیز باید چونان موهبتی ارزشمند مطالعه کرد: برایان تیرنی، دین، قانون و پیدایش فکر مشروطه، ترجمه حسین بادامچی و محمد راسخ، نشر نگاه معاصر، ۱۳۹۶.

برای مطالعه تکمیلی، این اثر پیتر براون بسیار سودمند خواهد بود: تاریخ پیدایش غرب مسیحی، اروپا چگونه مسیحی شد، ترجمه بهاء‌الدین بازرگانی گیلانی، نشر علمی.

